

خنده ی سرد

صبحگاهان که بسته می ماند
ماهی آبنوس در زنجیر،
دم طاووس پر می افشاند،
روی این بام تن بشسته ز قیر.

چهره سازان این سرای درشت،
رنگدانه‌ها گرفته اند به کف.
می شتابد ددی شکافته پشت،
بر سر موجهای همجو صدف.

خنده ها می کنند از همه سو،
بر تکاپوی این سحرخیزان.
روشنان سر به سر در آب فرو،
به یکی موی گشته آویزان.

دلربایان آب بر لب آب
جای بگرفته اند.
رهروان با شتاب و در تک و تاب
پای بگرفته اند.

لیک باد دمنده می آید،
سرکش و تند،
لب از این خنده بسته می ماند،
هیکلی ایستاده می پاید.

صبح چون کاروان دزد زده،
می نشیند افسرده،
چشم بر دزد رفته می دوزد
خنده ی سرد را می آموزد.

نیما یوشیج - اسفند 1319